

# خانه دوست کجاست این وقت شب؟!



سنجاق قلبی

۳۱

بوجوان

دی ۱۳۹۲

تصویر گزیننده کریمیان

در کلاس نزدیک شد، سرش را برگرداند و گفت: «داش کیا ما رفتیم. شما هم سعی کن مسئولیت تاریخی‌ات رو درست انجام بدی. خدا رو چه دیدی شاید یکی هم پیدا شد از تو به فیلم درست کرد و تو هم معروف شدی.»

کیا عصبانی داد زد: «همون‌جا بمون بی معرفت. می‌خوای رفیقت رو تو این مسئولیت خطیر تنها بذاری؟ یا با من می‌ای یا جویری می‌زنمت که با کار دک از وسط کلاس جمعیت کنن.»

سیا نالید که: «حالا که زوریه، منم در رسوندن دفتر مشق شربت‌زاده نقش تاریخی خودم رو انجام می‌دم.»

سیا و کیا کیف به دوش توی خیابان‌های شهر راه افتادند تا خانه شربت‌زاده را پیدا کنند. تقریباً شب شده بود و هر دو از سرما یخ‌زده بودند و هنوز خانه شربت‌زاده را پیدا نکرده بودند. این شد که تصمیم گرفتند دفتر مشق را آتش بزنند تا کمی گرم شوند و بعد به خانه‌هایشان بروند.

آن شب سیا و کیا هر دو دچار عذاب وجدان شدند و تا صبح نشستند و مشق‌های شربت‌زاده را از نو نوشتند و فردا دفتر مشق جدید را به شربت‌زاده دادند.

ماجرای آنجا شروع شد که کیا کار دک متوجه شد دفتر مشق یکی از هم‌کلاسی‌هایش به نام شربت‌زاده در کلاس جا مانده است. کیا به سیا مارمولک گفت: «کارمون در اومد. باید دفتر مشق شربت‌زاده رو بهش برسونیم. اگه این کار رو نکنیم اون نمی‌تونه مشق‌شو بنویسه و فردا پیش آقای علوم‌ی ضایع می‌شه.» سیا فش فشی کرد و گفت: «به ما چه؟ می‌خواست دفترش رو جا نذاره.» کیا سگرمه‌هایش در هم رفت و گفت: «تو از مرام و رفاقت چیزی سرت می‌شه؟» خودم دفتر مشق‌شو بهش می‌رسونم. حالا نمی‌دونم خونشون کجاست؟!»

سیا مارمولک فش فشی کرد و گفت: «یه زنگ بهش بزن. آدرسشو بگیر. بعد بده یه بیک موتوری براش ببره.»

کیا کمی فکر کرد و گفت: «شمارشو ندارم. تازه معلوم نیست بیک موتوری هم دفترش رو سالم به دستش برسونه. این مسئولیت منه. باید برم تو شهر، آدرس خونشون رو بپرسم و بعد با دست خودم دفترش رو بهش برسونم.»

سیا کیفش رو برداشت و به طرف در کلاس راه افتاد. وقتی به

